

رسول رحيم

محمود طرزی و محمد ولی خان پیشاهنگان مدرن سازی دیوانسالارانه

استقلال سیاسی تا آینده های قابل پیش بینی یکی از پیش شرطهای انکشاف جوامع بشری خواهد بود. استقلال به معنای گذشتن پیروزمند از یک به یک موانعی است که در راه انکشاف پایدار دولت های ملی قرار دارند. بنابراین استقلال نه داده می شود و نه گرفته می شود، بلکه با اتکای مبارزات خردمندان و پیگیر شهروندان یک کشور ایجاد می گردد. با اینهم، رسمیت یافتن استقلال سیاسی یک کشور نخستین گام انصراف نا پذیر برای رسیدن به این هدف است.

89 سال پیش از امروز در عرصه های سیاست ، فرهنگ و دیپلماسی ، سه شخصیت نامدار تاریخ افغانستان یعنی شاه امان الله خان ، محمود طرزی و جنرال محمد ولی خان در پیشاپیش یک جنبش عظیم مردمی، با قاطعانه ترین اعمال برای تحصیل استقلال سیاسی افغانستان کوشیدند . این درک شجاعانه از ضرورت تاریخی آزادی ملی، سزاوار هرگونه تکریم است . از آنجاییکه موضوع بحث امروزین سمینار حاضر بیشتر به محمود طرزی و جنرال محمد ولی خان ارتباط دارد ، ملاحظات بسیار فشرده من نیز عمدتاً به همین دو شخصیت اخیر اختصاص دارد.

این نوشته برای سمینار بین المللی تهیه شده بود که در 23 و 24 اگست 2008 میلادی برای ارزیابی نقش محمود طرزی و محمد ولی خان در وزارت خارجه افغانستان برگزار شده بود.

محمود طرزی و محمد ولی خان پیشاهنگان مدرن سازی دیوانسالارانه

چکیده مطلب

از جمله موضوعات پیشنهاد شده جهت بحث در این سمینار، من عنوان «دریافت و ستراتیژی قراردادان مفاهیم وطن، ملت سازی، استقلال، اصلاحات، حاکمیت قانون، انکشاف و مدرن سازی در دیدگاه های طرزی و دروازی» را جهت سخنرانی در این سمینار برگزیده ام. به باور من همه این مفاهیم ذکر شده در بالا در چهارچوب مقوله عام مدرنیزاسیون می گنجند. از سده های میانه به اینسو، خرد ورزی در غرب به تدریج وطی چندین قرن با شناخت چندین سویه و نقد فکری و عملی سنتهای حاکم، پیشآهنگ اندیشه های مدرن شد. پیدایش نظام سوداگرانه، مدرنیته را تا سطح فرهنگ معنوی و مادی جامعه ارتقا داد. استعمار آن را به مثابه تمدن غالب تا اقصا نقاط جهان کشاند. مدرن سازی ای که در قرن نهم و اوایل قرن بیستم در افغانستان جسته و گریخته از سوی برخی از روشنفکران و نخبگان مطرح می گردید، با یکی از خطرترین و دردناک ترین لحظات تاریخ سیاسی در کشورهای اسلامی همزمان بود. زیرا از یک جانب همه کشورهای اسلامی مستعمره غریبان شده بودند و از جانب دیگر امپراتوری عثمانی این یگانه نماد قدرت سیاسی جهان اسلام در حال فرو ریختن بود. سیاستهای توطئه آمیز استعمارگران در کشورهای اسلامی و تبلیغات دینی انجمنهای تبشیری مسیحی (مسیونری) که "تمدن" جدید و مسیحیت را لازم و ملزوم همدیگر می خواندند، ذوق پارینه علم آموزی در مسلمانان را که باری حیثیت پل انتقال دانش بشری به اروپا را داشتند، پژمرده می ساخت و سنتهای متصلب دوران فتور در مورد جامعه و دولت، با سخت جانی و سماجت مقاومت می کردند. بنابراین، در بسیاری موارد در شرق اسلامی و از جمله در افغانستان، هرگاه از یک طرف برای ایجاد دولتهای ملی مستقل راهی جز توسل به مدرنیزاسیون وجود نداشت، از جانب دیگر طرح مفهومی مدرنیزاسیون به جای آن که فرآورد اجتهاد دینی و خرد گرایی نقادانه باشد، ناگزیر با تلمیحات و التقاطهای دینی همراه شده و همچون پروژه ای از جانب دولتهای حاکم در معرض پیاده ساختن قرار می گرفت. برخی دانشمندان افغانستان شناس (1) به چنین مدرن سازی ای، تجدد خواهی دیوانسالارانه و یا مدرنیزاسیون بوروکراتیک گفته اند. از آنجایی که اقدامات دوران امانی سرآغاز تشکیل دولت و نهادهای مدرن در افغانستان است، و این روند در جریان 89 سال با فراز

و فرود های متناوب و حوادث مشابهی تا همین امروز در کشور تکرار می گردند. عوامل اصلی موفقیت و شکست مدرنیزاسیون بوروکراتیک و یا تجدد دیوانسالارانه در افغانستان عمدتاً ریشه در ساختارهای اجتماعی و اقتصادی کشور دارند، استحکام و یا خلل پایگاه معرفتی انسانهایی که این پروژه ها را مهندسی و هدایت می کنند، فقط می توانند در این راستا سهم معینی داشته باشند. چون موضوع مورد بحث من به نقش محمود طرزی و محمد ولی خان در انتخاب راه و رسم تجدد دیوانسالارانه برای افغانستان اختصاص دارد، کوشیده ام بحث را از گزینش یک پروژه فکری آغاز و تا تصویب "نظام نامه اساسی دولت علیه افغانستان" که عبارت از قانون اساسی دولت امانیه بوده و می بایست چهارچوب راهبردی دولت مستقل افغانستان باشد، محدود سازم. از آنجایی که هدف عمده من توضیح شورشها و بی ثباتیهای سیاسی ای می باشد که از استقلال افغانستان تاکنون در افغانستان ادامه دارند، کوشش می شود جهت کشیدن درسهایی برای امروز و فردای افغانستان، در ضمن یک رهیافت تاریخی به این مسأله، اصولاً رویدادها را با اسلوب سنجش واقعه بعد از وقوع آن مورد ارزیابی قرار دهم.

1- استقلال مبشر فرهنگ سیاسی جدید در افغانستان

جنبش استقلال افغانستان به رهبری شاه امان الله خان با دو عنصر اعتقادی همزاد بود. این دو عنصر عبارت بودند، نخست از به نحوی خود را وارث امپراتوری ابدالی پنداشتن و دوم، ساحه بین مرزهای دولت امیر عبدالرحمان را قلمرو بلامنازع کشور دانستن. در حالی که عنصر اولی مایهء یک ناسیونالیسم جنینی (پروتو ناسیونالیسم) می شد، عنصر دوم، قانونمندیهای باثبات تر و مجال پرداختن نیرومند تر به "رنال پولتیک" را در سیاست خارجی افغانستان فرا رو قرار می داد.

امیر عبدالرحمان می دانست که دوستی یک کشور بزرگ مانند بریتانیا با کشور کوچکی چون افغانستان، باعث نفوذ کشور بزرگ می گردد. وی با

توجه به تجارب امرای سلفش، جهت جلوگیری از نفوذ خانمان برانداز بریتانیا، سیاست انزواجویی Isolationism آگاهانه ای را اختیار کرد. وی درحالی که نمی گذاشت کسی در امور داخلی اش مداخله کند، نیمه حاکمیتی برایش دست و پا کرده بود. عبدالرحمان به نماینده بریتانیا در کابل اجازه اقامت نمی داد. او نگذاشت خط آهن در افغانستان احداث گردد و تلگراف در افغانستان بیاید. به این ترتیب، امیربقای امارت و منافع شخصی را عین استقلال افغانستان می دانست. (2)

تأیید از تصمیم ملیگرایان افغانستان به کسب استقلال این کشور، همه دولتهایی که در این سرزمین بوده اند، ولو آنکه اراضی تحت فرمان شان بسیار کوچک هم بوده باشند، خصلت امپراتوری مآب داشته اند. این به آن معنا است که درچنین دولتی، باشندگان سرزمینهای تحت فرمان با دولتمردان احساس هم هویتی و وفاداری سیاسی نداشته اند. تجارب منفی مردم از این دولتها با تحصیل مالیات، کوچ دادنهای اجباری، خدمات نظامی و مظالم دستگاههای اداری توأم بوده اند. چنین رخدادهایی برداشتهای منفی ای از دولت را نزد مردم برانگیخته و منجر به دوری و ابراز بی اعتمادی مردم نسبت به نهادها و نمایندگان دولتی می گردیده است. مادامی که بحرانهای خارجی به وجود می آمدند، این دولتها نمی توانستند روی حمایت اتباع شان حساب بکنند. (3).

جنگ سوم افغانستان با بریتانیا، تحت فرماندهی شاه امان الله سرآغازیک فرهنگ سیاسی جدید یعنی فرهنگ سیاسی ای است که در آن تجدد گرایی دیوانسالارانه (مدرنیزاسیون بوروکراتیک) در دستور کار قرار می گیرد و تا امروز ادامه دارد. درانتخاب این راه و رسم سیاسی نخبگان تجدد گرای مقیم کابل و درباریان تجدید گرا نقش قاطعی داشته اند. ایجاد یک دولت مرکزی بر مبنای یک نظام اداری مدرن، ملت سازی با توجه به یک جامعه چندین قومی و مشروعیت بخشیدن به دولت از طریق تدوین سنتهای تاریخی، از اهدافی بوده اند که باید برآورده می شدند. قوانین و به ویژه قانون اساسی سال 1924 و امور دادگستری ای که در دوران شاه امان الله تدوین گردیدند، سنگ بنای همه انکشافات بعدی را به وجود آوردند. (4)

1-1 استقلال افغانستان و پوتانسيلهای ضعيف مدرن سازی

آغاز و تکوین مدرنیته ریشه در سده های میانه اروپا دارد. جامعه اروپا از همان اعصار، شروع به برخورد نقادانه با سنتهایش نمود. پیشرفتهای روزافزون در عرصه تولید، جامعه و تفکر، برپویاییهای فکری اش می افزود. با صنعتی شدن و ارتقای سطح فنی تولید در این کشورها و تحریک اشتیهای جهان گشایی و استعماری آنها، تمدن مدرن که با روحیه سیری ناپذیر سوداگرانه و سود جویانه همراه است، غلبه اش را بر موانع و چالشها به اثبات می رساند. در این میان مدرن سازی چیز بسیار بیشتر از تحول اجتماعی، انکشاف اقتصادی و گزینش عنعنات موجود غربی معنا می دهد. مدرن سازی مستلزم دگرگونی عمیق نظام ارزشی جامعه در کلیت آن می باشد. مدرنیزاسیون خواهان به کارگیری طرز فکری است که شامل، الف - مناسبات اقتصادی جدید در تولید، توزیع و مصرف، ب - رفتارهای اجتماعی جدید که در آن ارزشهای عقلانی، علمانی (سکولار) و تربیتی، بر روابط سنتی و قومی رجحان دارند، ج - تعهدات تازه ای نسبت به اسلوبهای علمگرایانه برای حل و تعدیل معضلات به جای تسلیم شدن به اوضاع نا سازگار، و بالاخره، د - جهت یابی جدید سیاسی، که عبوری است از حاکمیت نخبگان به مشارکت سریع توده ها در امور سیاسی، و در عین زمان ایجاد رشته های وفاداری ملی، بیشتر به اساس همکاری و مشروعیت تا اینکه مبتنی بر به کارگیری از خشونت و قدرت محض باشد. (5)

این در حالی است که در کشور اسلامی و اسیر افغانستان بحث مدرن سازی، پس از قرنهای تاخیر نسبت به مغرب زمین، و در یک فضای ناسالم که بر علاوه تصلب سنتهای تاریخی مطرح می شود که همه کشورهای اسلامی اسیر استعمار غرب اند و امپراتوری عثمانی به مثابه آخرین نماد قدرت مسلمانان در حال از هم پاشیدن است. عقیماندگی مزمن علمی و فرهنگی شرق اسلامی، که افغانستان علاوه بر آن به دلایل موقعیت ستراتژیکش دوچند رنج آن را می کشد، همراه با تجارب دردناک مستقیم از کارگزاران استعمار، یک حالت واکنشی را در مردم برانگیخته

و بر هر چه غربی است ، به شمول علوم و فنون غربی که می تواند موجب گسستن حلقه غلامی گردد، عاصی اش می گرداند.

تخمینها نشان می دهند، هنگامی که امیرحبیب الله به پادشاهی می رسد، 98% جامعه ناخوان می باشد. امیرحبیب الله در سال 1904 نخستین مدرسه عالی پسرانه را به نام حبیبیه افتتاح می کند. در بدو امر در این مکتب مضامین ریاضی، جغرافیا، ادمان ، زبانهای انگلیسی و اردو و همچنان مضامین عنعنه یی تدریس می شد. اتفاقاً پس از چندی کورسهای تعلیم و تربیت، فزیک ، نبات شناسی، حیوان شناسی، نقاشی، رسامی، تاریخ و صحت عامه نیز بر آن افزوده شدند. رسماً آموختن پشتو، ترکی و اردو بسیار بعدتر انگلیسی، تشویق می گردید. به توصیه امیر، کتابخانه کوچکی نیز در مکتب ایجاد شد که این نخستین کتابخانه عامه در کشور می باشد. بنا بر فقدان یک هدف معین از ایجاد این لیسه، شاگردان پس از ده سال هنوز هم بین مضامین عنعنه یی و مدرن سرگردان بودند. در سال 1918 اکثریت معلمان لیسه حبیبیه که شمار شان به 55 نفر می رسید، مسلمانان هندوستانی بودند. بسیاری آنها در کالج لاهور و دانشگاه اسلامی و مدرنیست علیگره آموزش دیده بودند. عده اندک دیگر، معلمان افغان بودند که در هند درس خوانده بودند.

در سال 1916 در شهر کابل که پیشرفته ترین شهر افغانستان بود، تنها 130 نفر طفل از مکتب ابتدایی فارغ شده بود. در سال 1918 از جمله 665 طفلی که برای آموزش ابتدایی 4 ساله ثبت نام کرده بودند، 324 نفر آنها مدرسه را به پایان رساندند. در سال 1918 لیسه حبیبیه تنها 296 دانش آموز داشت. بالمقابل حدود 700 دانش آموز دیگر در مکاتب نیمه عنعنه یی دیگر درس می خواندند. تعداد نامعلوم دیگر نیز در مدارس که مربوط به مساجد بودند درس می خواندند. (6).

امیرحبیب الله به مدرن سازی و تقویت اردوی خود توجه فراوان داشت . وی در سال 1904-1906 مدرسه حربیه سراجیه را تاسیس کرد. در سال 1910 شمار افسران این مدرسه به 80 نفر می رسید . بیشتر پسران اشراف و درباریان عالیرتبه درانی تبار بودند. در حقیقت این مدرسه

نظامی از درون مکتب ملکزاده ها به وجود آمد که به پسران اشراف اختصاص داشت. (7)

در پایان دوران امیرحبیب الله، شمار کارگران افغانستان به 5000 نفر می رسید. رشد صنعتی در افغانستان آهسته و توأم با مشکلات بود. کشور فاقد نیروی کار فنی و از همه مهمتر فاقد سرمایه بود. تسهیلات بانکی اصلاً به وجود نیامده بود. قرارداد های تجارتي با سایر کشورها صورت نگرفته بود. (8)

1- 2 محمود طرزی و جنرال محمد ولی خان ستونهای فرهنگی و سیاسی استقلال افغانستان

با آنکه محمود طرزی و جنرال محمد ولی خان از نگاه خاستگاه اجتماعی، جهان بینی سیاسی و حتا نحوه مرگهای شان شخصیت های کاملاً علی حده بوده و سرنوشت های جداگانه داشته اند، با آنهم در برخی از مهمترین مسائل مربوط به استقلال و مدرن سازی فنی افغانستان آن روز و اجراءات حکومتی دولت امانی، می توانند همفکر و همکار پنداشته شوند. مقدر چنان بود که محمود طرزی با آخرین هجرت به خارج بتواند، آینده فرزندان را از تاراج حکومت های بعدی افغانستان نجات دهد که باوی دشمنی داشتند و ایشان بتوانند در بهترین دانشگاه های جهان به تحصیل پرداخته، کارنامه بینظیر پدرشان را در اوراق تاریخ جهان و افغانستان مندرج سازند.

جنرال محمدولی خان که آهنگ بیرون رفتن از کشور نداشت، به اقتضای قوی که به همزمان شهیدش داده بود، تا آخر در میدان خطیرترین منازعات تاریخ معاصر افغانستان باقی ماند و در تریبونال حکومت محمد نادر که برای محکوم ساختن وی تشکیل شده بود، در مقام وکیل سلطنت امان الله خان، همه مسئولیت های دوران وی را یک تنه متقبل شد. وی در این راه خطر مرگ را با جان خرید. دشمنانش خانواده و فرزندان را محبوس ساخته و از ادامه تحصیل محروم ساختند. به این دلیل در تاریخ هایی که در بیرون و درون افغانستان نگاشته شده اند،

کمتر می توان از زبان اسناد، به جایگاه موصوف در پیروز گردانیدن تلاشهای استقلال طلبانه پی برد. با آنهم اندک اسنادی که در نزد خانواده وی باقی مانده اند، می توانند مقام رفیع وی را به درستی بازتاب دهند.

1-2-1 تکوین شخصیت سیاسی محمود طرزی

محمود طرزی یکی از اعجوبه های اندیشه و سیاست در آغاز قرن بیستم افغانستان است که اندیشه های وی به طور نامرئی، تا پایان جمهوریت محمد داود، به نحوی از انحا خطوط رهنمای دولت را در اهم مسائل مربوط به زندگی سیاسی و فرهنگی افغانستان تشکیل می داده است. بی جهت نیست که منتخب آثار و زندگینامه وی در دوران جمهوریت داودی تدوین شده و انتشار می یابند. کارهای هنگفتی در مورد زندگینامه طرزی صورت گرفته اند که تکرار بحث از بیوگرافی وی را عبث می گردانند. اما تعیین جایگاه آموزشهای سیاسی طرزی در قاموس علم سیاست هنوز هم ایجاب غور بسیار را می کنند. لوئیس دوپری وی را یکی از مهمترین ناسیونالیستهای آسیایی در اوایل قرن بیستم می داند که به فراموشی سپرده شده است. (9)

ورود طرزی به سیاست افغانستان مانند مشروطه خواهان از موضع اپوزسیون نیست. او پیوند های تباری با امیر حبیب الله و سلاله اش دارد، با مزاجت فرزندانش با شهزادگان این روابط را تحکیم می یابند. طرزی با آنکه با انتقادات آزاد اندیشان اوایل قرن بیستم افغانستان از برخی جهات ناسالم دولت امیر حبیب الله ابراز همنوایی می کند، اما برعکس آنها، ساختار اصلی قدرت در کشور را مورد انتقاد قرار نمی دهد و نیاز به سلطنت را مانند مدرن سازی و استقلال توجیه دینی می کند.

طرزی در آغاز، ریاست مترجمان دربار را دارد، بعدها مقام مصاحبت شاه را حاصل می کند. پس از آنکه امیر حبیب الله خان چند گروه مشروطه خواه رادیکال را تارومار می کند، به نخبگان معتدل تری اجازه می دهد تا در سال 1911 زیر نظر محمود طرزی از طریق سراج الاخبار افکار تجدد خواهانه شان را بازتاب دهند. طرزی در جبهه خارجی از مدافعان

پرشوراستقلال و از مخالفان سرسخت استعمار بریتانیا است. طرزی همچنان برمدن سازی فنی افغانستان بسیارپافشاری می کند. طرزی قریب به هشت سال کارخستگی ناپذیر به مثابه یک نویسنده و ژورنالیست پرکار و یک آموزگار نمونه، در ایجاد یک فرهنگ تجدید گرای اسلامی که ناظر بر ایجاد یک دولت قوی و مستقل خودی است، سهم تعیین کننده ای دارد. او در مقام یک ایدئولوگ، با اقتباس و ترجمه از منابع عمدتاً ترکی، نظام فکری اش را از طریق سراج الاخبار تبلیغ و ترویج می کند. طرزی به جای اداره امور حکومت توسط گروههای جداگانه شهزادگان، نظام وزارتی را در افغانستان معرفی می کند.

شم قدرت که در سلیقه و تربیت خانوادگی اشرافی طرزی نهفته است، وی را سیاستمدار عملگرا (پراگماتیست) بارمی آورد. اقامت طولانی طرزی در قلمرو امپراتوری عثمانی، الگوی مدرنیزاسیون امپراتوری عثمانی یعنی معظم ترین کشور اسلامی را در نظر وی نمونه قابل تقلیدی برای افغانستان می سازد. این موجب می شود که مدرنیزاسیون افغانستان با برداشتها و نظریه های دست دوم و شرقی این مقوله آغاز گردد و از همان آغاز با تقلیل گرایی هایی محتومی همراه باشد. طرزی خود فقط چند سال پس از آغاز عصر قانون اساسی در امپراتوری عثمانی که از سال 1876-1878 را در بر می گیرد به دمشق وارد می شود و شاهد عینی این تحولات می شود. در این عصر، در امپراتوری عثمانی، بیشتر توجه می شود تا نخستین قانون اساسی با پارلمانی توام باشد. اما این پارلمان فاقد احزاب است. در حقیقت این حرکت ناظر بر نوعی مشروطیت است. طرزی نمونه این دوران را برای افغانستان سرمشق سیاسی قرار نمی دهد. زیرا می بیند که این قانون اساسی که توسط اعضای حرکت عثمانیهای جوان در سال 1876 نوشته شده است، در سال 1878 توسط سلطان عبدالحمید دوم به تعلیق در آورده می شود. (10)

طرزی تقریباً چهل سال در تاریخ عثمانی عقب تر رفته و عملکرد عصر "تنظیمات" یا سازماندهی مجدد را که در حقیقت شامل اقدامات منظم برای جلوگیری از طغیانهای ناسیونالیستی در قلمروهای تابع

امپراتوری عثمانی، از طریق توسل به مدرنیزاسیون است، به عنوان سرمشقی برای افغانستان قرار می دهد. برخی هدفهای تنظیمات بطور فشرده عبارت بوده اند از:

- تضمین امنیت کامل جانی، حیثیت و ملکیت اتباع عثمانی
- چاپ نخستین اسکناس یا بانکنوت عثمانی
- سازماندهی مجدد ارتش و اسلوبهای سربازگیری
- تعیین سرود ملی و پرچم ملی عثمانی
- سازمان دهی مجدد امور مالی مطابق به الگوی فرانسوی
- سازماندهی مجدد قوانین مدنی و جزایی مطابق به الگوی فرانسوی
- تاسیس مجلس معاریف عمومی که پیش قدم نخستین پارلمان عثمانی پنداشته می شود
- حذف مالیات سرانه بر غیرمسلمانها
- اجازه دادن به پرداختن کارهای نظامی به غیرمسلمانان
- ایجاد راه آهن
- و تاسیس اولین بازار سهام در استانبول (11)

در حالی که هم در مرحله تنظیمات و هم در مرحله قانون اساسی در ترکیه، بکارگیری مدرنیزاسیون در ابعاد حقوقی و قضایی برای جلوگیری از ناسیونالیسم روبه پیشرفت ملتهای تابع امپراتوری عثمانی بود؛ در افغانستان استقلال و مدرنیسم به مثابه کارگزاران ایجاد یک ملت واحد از یک جامعه ی چندین فرهنگی و قبیله یی دانسته می شد. با اینهمه طرحهای مدرن سازی و اصلاحات پیشنهاد شده توسط طرزی تحت تاثیر جو حاکم پان اسلامیستی که با فروپاشیدن امپراتوری عثمانی رادیکال ترمی شد، متاثر بود. اما با پایان کار جنبش خلافت و عروج کمالیسم نقطه پایانی بر آنها گذاشته شد. طرزی هر چند رسماً نسبت به کمالیسم موضعگیری روشنی نکرد و اصول اساسی کمالیسم، مانند ایجاد یک ملت - دولت مدرن علمانی و دموکرات را که خواهان پیشرفت تعلیم و تربیت و علوم بر اساس اصول علمگرایی (ساینتیسیسم)، خرد گرایی و روشنگری (12) بود؛ مسکوت گذاشت، اما دانسته و یا ندانسته بر شگرد ملت سازی کمالیستها که منشای پان تورانیسم داشت، با ترغیب مسأله

یک قومیت وزبان مرکزی در دولت سازی افغانستان ، چشم عنایت داشت.

طرزی از لحاظ فکری شاگرد مدرسه " تنظیمات " ترکیه است. الگوهای شخصیتی که طرزی می خواهد نقش آنها را خود در افغانستان تکرار بکند، پیشگامان جنبش " تنظیمات" مانند مصطفی رشید پاشا، علی پاشا و فواد پاشا می باشند.

1-2-2 تکوین شخصیت سیاسی جنرال محمد ولی خان

محمد ولی خان اصلاً شاهزاده ای از بدخشان است. گفته می شود محمد ولی خان پنج سال داشته است که به دستور امیر عبدالرحمان با خانواده اش به شکل یرغمل (نوعی گروگان) به کابل می آید. وی از چهارده سالگی متکفل تامین معاش خانواده خود و عمویش می گردد. محمد ولی خان همزمان تنگدستی مادی و استبداد دهشتبار امیر عبدالرحمان خان را به مثابه یک گروگان تجربه می کند. شخصیت وقاد، استعداد شگفت انگیز وسخت کوشی بیمانند او موجب می شوند که مقام سرجماعت غلام بچگان دربار به وی داده شود. شانزده سال بیشتر ندارد که ریاست کتابخانه دربار به وی واگذار می شود. اخیراً وی مسئولیت بخش اطلاعاتی امیرحبیب الله را نیز می داشته باشد. کتابخانه دربار تنها منبعی بوده است که آثار آزادیخواهان هندی و مشروطه خواهان ایرانی و جوانان ترک، در آنجا یافت می شده است. سید مسعود پوهنیار فرزند میرسید قاسم یکی از پیشکسوتان نستوه مشروطیت در افغانستان، در مورد اهمیت نقش این کتابخانه در پرورش مشروطه خواهان از زبان پدرش می نویسد: « جریده حبل المتین که در کلکته از طرف سید جلال الدین و دیگر فراریان منور ایرانی انتشار می یافت و بعضاً صوراسرافیل دهخدا در دو نسخه به افغانستان وارد می شد، یکی برای امیرحبیب الله خان و دیگری برای سردار عبدالقدوس خان اعتماد الدوله. نسخه ای که برای امیر می رسید نزد میراحمد شاه خان مصاحب دربار می بود. چون او شاگرد و اراتمند پدر میرسیدقاسم خان بود، آن جراید مخصوصاً حبل المتین را بصورت خصوصی موقتاً به اخیرالذکر می داد. (13)

محمد ولی خان که مرد درد آزموده و آگاه است، کانون روابط و پرورش آن آزاد اندیشانی می گردد که به دلیل انتساب شان به منتفذان اجتماعی افغانستان به قسم گروگان در دربار نگهداری شده و اصطلاحاً به نام غلام بچگان یاد می گردند. از درون همین دسته است که پیشاهنگان تعמיד یافته مشروطیت مانند جوهر شاه غوربندی که در جلال آباد به امر امیر حبیب الله با شلیک تفنگچه کشته می شود، لعل محمد خان که به دار آویخته می شود، محمد عثمان خان پروانی و محمد ایوب خان قندهاری که به توپ پرانده می شوند، سر بلند می کنند. (14)

جسارت مبارزاتی این حلقه، حضور رهبران آگاهی مانند محمد ولی خان در بین آنها و روابط گسترده ای که در ارکان قدرت آن روز داشتند، برای تحولات سیاسی آینده وزنه سنگینی را از لحاظ سیاسی در آنها متبلور ساخته بود. البته گروه غلام بچگان یک تصنیف اعتباری بوده و منحصر به جوانان کارمند دربار نمی شود. با فراغت اولین دسته طلاب لیسه حبیبیه جوانان فرهیخته بسیاری که ضمن استفاده از منابع سیاسی دست اول به زبانهای اروپایی، خواهان ایجاد ساختارهای مدرن سیاسی نیز بودند، بر آن علاوه می گردند. هر آنچه در مورد این گروه گفته می شود مطابق به مسموعات راویان است. این بدان دلیل است که خواستهای مشروطه خواهانه آنها در سراج الاخبار مجال انتشار نداشت. در زمان امان الله خان نیز، حکومت زیر عنوان بازتاب دادن تعهدات امیر برای اصلاحات و مدرن سازی، و برای اینکه افکار عامه از این اقدامات پشتیبانی بکند، به سانسور مطبوعات ادامه می داد. (15) این امر موجب پیدایش گرایش می گردد که تا امروز در جریانهای سیاسی افغانستان معمول است. به این معنا که افرادی خود را به یک مسلک سیاسی منسوب می دانند و حتا در راه پیاده کردن آن بزرگترین قربانیها را قبول می کنند، بدون آنکه هنوز به اصول اولیه آن آشنایی بهم رسانده باشند. در حقیقت چنین جریانهای سیاسی بیشتر روی رابطه ها و نه ضابطه ها به وجود می آیند.

برعکس گروه نخبگان درباری مانند طرزی، گروه آزاد اندیشان به رهبری محمدولی خان، در تبیین فلسفی جهان و سیاست بیشتر به سرسید

احمد خان نزدیک بوده اند تا سید جمال الدین الافغانی. یعنی آنها درحالی که مسلمانان راسخی بودند، مانند سرسیداحمد خان براین نظر بودند که «درزمانهء ما یک خرد گرایی و فلسفه جدید پیدا شده است. حوزه این خردگرایی و فلسفه از حوزه خردگرایی و فلسفه قدیمی یونانی فرق دارد». از نظر آنها در فلسفه قدیمی بیشتر برقیاس و استدلال تاکید می شد، درحالی که در خردگرایی جدید، تجربه و مشاهده نقش اساسی دارد. یعنی آنها خواهان تماس سر راست تر به واقعیات جاری در جهان پیرامونی انسانها بودند.

تاریخ نگاران و پژوهشگران افغانستان معاصر، همه به اتفاق به وجود گروه «مشروطه خواهان» ای معتقد اند که از نخستین سالهای سده بیستم ، یعنی پیش از آنکه محمود طرزی دست به انتشار سراج الاخبار بزند، فعال بوده اند و حتا قربانیهای سنگینی را نیز در این راه متقبل شده اند. در آثار تاریخی ای که توسط غبار، حبیبی و فرهنگ در این رابطه به نگارش درآمده اند، گاهی همردیف مشروطه خواهان ، از "حزب سری ملی" و " جوانان افغان" نام برده می شود. مورخان افغان که خود سابقه مبارزات سیاسی داشته اند، بیشتر روی شجاعت و پایداری اعضای این نهضتها قلمفرسایی کرده اند و کمتر سند موثقی را تا اکنون ارائه کرده اند که از روی آنها بتوان به سنخ و سیاق فکری این مبارزان پی برد. هر قدر در تاریخ جنبش روشنفکری اوایل قرن بیستم افغانستان ژرف تر فرو می رویم به قرینه سازهایی در نامگذاری آن آگاهی می یابیم . به نظر من مشروطه خواهی یک جنبش فکری و سیاسی واحد نه، بلکه متشکل از طیفهای سیاسی مختلف چون لبرالها، دموکراتها و سوسیالیستها اند که بنابر واقعیتهای تاریخی و اجتماعی دوران شان، شاهی مشروطه را مخرج مشترک شان می دانسته اند. ستونهای این مخرج مشترک را در قدم اول ناتوانی خود این گروه ها برای ایجاد دولتی مطابق به مرام شان به وجود می آورده است، زیرا در شرایط آن زمان (سالهای اخیر قرن 19 و اوایل قرن 20) فقط فرزندان شاه موجود و یا دست کم منسوبان یکی از سلاله های متاخر پادشاهی می توانسته اند به نحوی مشروعیت سیاسی اقتدار شان را در ذهن مردم القا کنند. دوم اینکه، استقلال از بریتانیا هدف نخستین همه این گروه ها بوده است، و سوم در وجود

شهزاده امان الله که هم مومن به استقلال است و هم نیم نگاهی به طرح های مدرن سازی دارد، تحقق بخشی از اهداف شان را ممکن می دانسته اند. اطلاق " جوانان افغان " به این حرکت نیز ناشی از مماثله آنها با جنبشهای ترقیخواهانه ای است که همزمان به نام " ترکهای جوان " و " جوانان بخارا " در دوکشور اسلامی دیگر وجود داشته اند. " حزب سری ملی " نامی است که می بایست میرغلام محمد غبار، مورخ نامدار افغانستان با توجه به شکل کارکرد تشکلات روشنفکری آن زمان بدانها داده باشد. ورنه کمتر می شود از اسم خاصی بدین نام در تاریخ روشنفکری اوایل قرن بیست سراغ یافت .

نکته جالب توجه در این حرکت روشنفکرانه، آشنایی نسبتاً دقیق تر آنها آنها از جوهر مدرنیته و برخی از مهمترین مکتبهای سیاسی معاصر و بینش واقعگرا و نقادانه آنها نسبت به واقعیتهای جامعه ملی ، کشورهای همسایه و روابط بین المللی می باشد. داکتر عبدالغنی خان از معلمان اصلی مشروطیت در افغانستان و یکی از آزادیخواهان هندی که از سالهای اخیر قرن نوزدهم در افغانستان متوطن شده و از موسسان معارف جدید و به ویژه مدرسه حبیبیه در افغانستان بوده و ده سال اخیر پادشاهی امیر حبیب الله را تا کشته شدن وی، به دلیل " مشروطه خواهی " اش در زندان ارگ سپری می کند در کتابی که به سال 1921 در لاهور به زبان انگلیسی انتشار داده است، این تبحر سیاسی و روحیه نقاد روشنفکر آن روز را با شایستگی نمایش می دهد. نامه های رسمی جنرال محمد ولی خان از سفارت فوق العاده اش به مقامات افغانستان، هر یک بیانگر سطح بسیار بلند و باورنکردنی آگاهیهای حرفه یی اش در بخش سیاست خارجی و دیپلماسی می باشند. نامه های عبدالرحمان لودین عنوانی شاه امان الله خان آگاهیهای ذره بینی وی را از اصول اداره و اجتماع افغانستان شهادت می دهند.

این جناح آزاد اندیش، صرفاً به دولتی که یک قانون اساسی داشته باشد اکتفا نمی کردند ، بلکه دقیقاً خواستار تفکیک قوای ثلاثه بودند. اینها مدرن شدن را در اقتباس از رسم و رواجهای اروپایی نمی دانستند، بلکه بیشتر در صدد ایجاد پایه های راستین آن بودند. قرار و مدار آنها با شاه امان

الله خان کاملاً قانونمند و شناخته شده بود و جایی برای پنهان کاری باقی نمی ماند. با وجود محدودیتهای مطبوعاتی دیدگاه های شان را به گوش مردم و مسئولان می رساندند. شاخص ترین نمونه فکری این گروه عبدالرحمان لودین بود. لودین در لویه جرگه های 1924 و 1928 و در مجلس قصر ستوری پانزدهم میزان 1307 شرکت کرد. وقتی که در سال 1928 شاه امان الله خان اصلاحات خود را با افزوده هایی معرفی کرد، لودین گفت: "ده سال است که اعلیحضرت وظیفه صدارت عظمی را شخصاً به دوش گرفته اند. در حالی که انقلاب متقاضی آن است که شخص مسئول دیگری به حیث صدراعظم تعیین گردد، تا مردم اورا مسئول اعمالش قرار داده بتوانند." (17) در همین مجلس وی مخالفتش را با کشف حجاب عجلانه زنان در افغانستان، ولو آنکه شخصاً بدان موافق می باشد ابراز داشت. در این اجلاس فقط لودین و عبدالهادی داوی علناً با تصمیم شاه مخالفت شان را ابراز داشتند.

لودین در نامه بسیار مفصل دیگری که در اسناد شخصی محمد ولی خان موجود است، دلیل حمایت خود و همفکرانش را از سلطنت امان الله خان، مخالفتش را با شیوه های استبدادی بلشویکها و اتا ترک، ترغیب شاه به تاسیس شورای ملی صریحاً به شخص امان الله خان ابراز می دارد. لودین می نویسد:

«من در اینجا برای خوش ساختن اعلیحضرت و یا جلب اعتماد حکومت در حق خود حرف نمی زنم، بلکه حکومت مرا خدانخواستہ مخالف خود فرض و تصور کند. مختار است... نه از روی یک تملق ریایی بلکه محض از روی منفعت و سلامت حیات شخصی خود نسبت به بسا اشخاص معتبر و معتمد حکومت طرفدار اعلیحضرت و حکومت موجوده می باشم... الحاصل در هیچ حکومت تصویری غیر از حکومت موجود برای ما راه خلاصی و نجات نیست.» (18)

لودین دیدگاه های مقایسوی خود را در مورد حکومت های بلشویکی و دیکتاتوری مصطفی کمال اتاتورک اینطور می نگارد: «حکومت اعلیحضرت مانند حکومت مصطفی کمال یا حکومت جمهوریء روس

به ملت خود لاتعلق و بیرحم نیست که بمن چه گفته خواه مخواه بایک گرز دیکتاتوری سنگینی برفرق ملت زده ، ملت ضعیف خود را پایمال و برباد بکند». (19)

نامه ی لودین در قوس 1307 و در اوج شورشهای ضد حکومتی در شنوار و شمالی عنوانی شاه امان الله خان نوشته شده است. لودین وقوع شورشها را در نقاط دیگر نیز پیش بینی می کند و به شاه گوشزد می دارد. او می نویسد: «غیر از فرونشاندن شورش و بی امنی این هردوسمت، کار مهمتر و لازمتر دیگری که باید آن را پیش بینی کرد، حفظ و برحالی امنیت دیگر اطراف و نقطه های مملکت است. مانند قندهار و هزاره جات و سمت جنوبی و خود سمت شمالی و بقیه مشرقی که در آن شورش نیست». (20)

لودین طرح جامع این گروه را برای صلح چنین به شاه امان الله خان پیشنهاد می کند: «هرگاه اشرار مایل به مصالحت باشند یا نباشند، خود حکومت از آنها شرایط و خواهشات آنها را بخواهد تا نقطه های مدعای شان که از کدام پرده نواخته می شود، برای ما معلوم شود. با وجود آن به همراه شان یک شیوه عفو و مسامحه مرعی شود و برای مصلحت، حکومت در بعض مسائل رضایت خود را نشان بدهد». (21)

لودین به مثابه نماینده این گروه، انحصار مطلق قدرت توسط شاه را خطرناک دانسته و تقاضای تاریخی آزاد اندیشان را دایر بر تشکیل شورای ملی تکرار می کند. او می نویسد: «حکم اجرای انتخابات وکلای جدید که معطل است و تشکیل مجلس شورای ملی خیلی مفید و بر وقت است. هرگاه وکلای جدید بیابند و شورای ملی زود تشکیل شود و پیش از تشکیل شورای ملی باز مانند جرگه با وکلا حرف زده شود. به مناسبت تقاضای وقت بهتر است که تلافی جرگه گذشته کرده شود». (22)

نمونه بالا می تواند سیاق فکری جنرال محمد ولی خان را بازتاب بخشد. لاکن محمدولی خان در پهلوی این اعتقادات سیاسی از ویژگیهای شخصیتی و اخلاقی خاصی برخوردار بوده است که مایه امتیاز وی می

گردیده است. وی انسان بسیار پابند به ارزشهای دینی بوده و برعکس سیاستمداران دیگر هرگز به سوگند های جلاله خیانت نمی کرده و چنین اسلوبهایی را در سیاست مجاز نمی دانسته است. دانش و تجربه سیاسی وی در حدی بوده است که محمود طرزی خود، وی را همردیف خود می داند. طرزی در یک نامه خصوصی عنوانی جنرال محمد ولی خان می نویسد:

« برادربه جان برابر عزیزم محمد ولی خان آقای محتشم ... هزار افسوس که این متاعب ذهنیه ء یازده ساله دماغ وحواس و وجود نابودم را بدرجهء ضعیف و ناتوان ساخته که بجز نفس گرم و توجه پرحزم و عزم اعلیحضرت پادشاه مهربانم که مرا درکار داشته وگرنه سراسر بیکار مانده ام . یک ذات با اقتداری که وزارت خارجه ما را اداره تواند غیر ازاین عبد عاجز که دراین وقت بنابر احوال صحیه ء خود نمی تواند و آنجناب جلالتمآبی دیگر شخص دیده نمی شود. انصاف فرمایید: ازاول که ما به کارها شروع کردیم حصهء شیرین ترین متاعب وزحمات را برای آن برادرمحترم جدا کردیم که آنهم حصهء سیاحت بود. اگرچه آن متاعب وزحماتی را که آنجناب جلالتمآبی دراثنای این خدمات قدمیه و فکریه دیده وچشیده اند، اعلیحضرت پادشاهی واین عبد ناتوان بلکه تمام ملت نجیبهء افغان ملیونها تقدیر و تحسین می نمایند. و خون جگریها و در بدریها و تشویش افکارها که برآن برادر عزیز گذشته من میدانم که چیست . اما درعین زمان حصه شیرینتر بودنش هم انکارنمیشود. بنابراین عدالت و انصاف همین است که حال شما متاعب خارجه را در مرکز و من عاجز آن متاعب را در خارج بردوش گیرم ...» (23)

عبدالهادی داوی نقش درایت سیاسی محمد ولی خان را تا بدانجا می رساند که تنها یک مورد آن را مایه اصلی تامین استقلال افغانستان می داند. داوی می نویسد:

«هو»

3 جدی 1300

عالیقدر جلالتمآب محترم – امیدگاه قوم محمد ولی خان

السلام وعلیکم ورحمه الله

مکتوبها قبلاً هم به حضور فرستاده ام ، رسیده باشند. از روزی که ملاقات شاه جارج را رد کردید، مامستقل شدیم . اجرکم علی الله تعالی . من هر قدر فریاد می کردم کسی نمی شنید و واسطه وزارت هند را قبول می کردند، اما شما با یک حرکت مردانه آن کلمات منحوسه را از معاهده ما قلع و قمع کردید...» (24)

شاه امان الله خان در فاصله اعلام استقلال رسمی و تایید آن از جانب قدرت استعماری بریتانیا دو بار، با اختیارات بیسابقه در تاریخ دیپلماسی سلطه اش، محمد ولی خان را به سفارتهای فوق العاده در جهان می فرستد. طرفه آنکه در تاریخ دیپلماسی خانوادگی این نخستین بار بوده است که شاه امان الله خان اختیارات عقد قراردادها با خارجیها را که تا کنون از صلاحیتهای شاهانه بوده است و به افراد بیرون از خانواده هرگز تفویض نمی شده است، به محمد ولی خان می دهد. شاه ضمن اعتبارنامه محمدولی خان عنوانی رئیس جمهور روسیه می نویسد:

«... دوستدار رسماً تامین نامه هذا را بحضور آن عالیجناب تسلیم کرده و اظهار میدارم که عالیقدر جلالتمآب دوست عزیزم جنرال محمد ولیخان وزیرمختار و سفیر فوق العاده دولت علیه ما در ترکستان حاضر و ناظر است، در خصوص بعضی مسائلی که خواهشمند فیصله و تسویه باشید با وزیرمختار موصوف حرف زده و تصفیه کنید. وزیرمختار ما برای بهبود حقوق همجواری در هر باب اقتدار و اختیار دار است..» (25)

اعتماد شاه امان الله خان به صداقت و لیاقت جنرال محمد ولی خان تا به آنجا می رسد که بر علاوه واگذاری صلاحیت دو وزارت کلیدی خارجه و حربیه، به موصوف در غیاب و گاهی با حضورش در پایتخت، وکالت خود را تفویض می کند. میزان این اعتماد را طی تحسین نامه ای اینچنین بیان می دارد:

«معلوماتی که از کاردانی و جریانات شما دارم ، به حضورم خیلی موقع یافته و ه ما احکامات شما موافق خواهش و حسب المفکوره من صادر گردیده است. گویا بین ما و شما یک تیلفون بی سیم بوده، در هر امر با من مشاوره نموده اعطای حکم کرده اید...» (26).

اما نکته جالب موجودیت "حزب سری" است که گویا به غرض اهداف جمهوریخواهانه علیه امان الله خان وزیر ریاست محمولی خان دست اندر کار بوده است. حقیقت آنست که جناح آزاد اندیش جنبش استقلال افغانستان، پیاده ساختن اصلاحات اجتماعی و اقتصادی را ، بدون وجود یک سازمان حزبی ممکن نمی دانسته است. واقعیت آنست که امان الله خان در جریان همه کارهای این حزب بوده است. عبدالرحمان لودین در مورد این حزب طی نامه ای به شاه امان الله خان چنین می نویسد:

«مسأله تشکیل حزب استقلال و تجدد از حد ضرور و لازم الاجرا است که جداً خود اعلیحضرت آن را تشکیل نمایند. و به اصول مجالس خفیه عالم در آن عهد و میثاق به شرف و شمشیر و یا به کدام اصول دیگر گرفته شود و پروگرام آن ترتیب گردد و خود اعلیحضرت بالذات با هر یک تنها و در اوقات متفرق معرفی شود و وساطت هیچ کس در آن نباشد» (27).

1-2-3 طراح رفورها برای مدرن سازی

با آنکه مشروطه خواهان از لحاظ تاریخی طراحان پیشگام مدرنیزاسیون بوده اند و در این راه گران ترین قربانیها را متحمل شده اند، اما دشمنی امیر حبیب الله با این گروه و سانسور هدمند دوران امان الله خان مانع اشاعه افکار آنها می گردیده است. واژه مشروطه اصلاً ساخته ترکها است. نویسندگان و مولفان عصر امان الله خان، فرزندان فکری دبستانهای سیاسی کشورهای نسبتاً پیشرفته تر اسلامی مانند ایران، ترکیه و مصر بوده اند. برخی مشروطه خواهان عربی دان آن روزگار به جای مشروطیت، معادل عربی آن - الدستور - را به کار می برده اند. در همان عصر سانسور شاه امان الله خان، باز هم غلام محی الدین انیس در اثری با نام "ندای طلبه معارف" با بکار گرفتن واژه "الدستور" به

جای "مشروطه"، به تشریح ساختارهای یک دولت مشروطه- دولت مبتنی بر قانون اساسی- می پردازد. بنابراین محمود طرزی با کارمستمر قریب نه ساله اش در سراج الاخبار و نفوذ شخصی ای که بر شاه امان الله خان داشته است، مهندس و ستر اثریست مدرن سازی دوران امان الله خان می باشد. با همه نقش مهمی که محمود طرزی در مدرن سازی افغانستان دارد، او در حقیقت یک ایدئولوگ دولتگرا (اتاتیست) سلطنت طلب است، نه یک مشروطه طلب آزادیخواه برسیاق محمد ولی خان و عبدالرحمان لودین.

2- مفاهیم وطن ، ملت سازی ، استقلال ، اصلاحات ، حاکمیت قانون ، انکشاف و مدرن سازی در اندیشه های محمود طرزی

1-2 محمود طرزی و اثبات دینی واقعیت وطن

در یک اصل جمهوریخواهانه، وطن خانه مشترک همه باشندگان یک کشور قطع نظر از تعلقات قومی، دینی و فلسفی آنها بوده و همه باشندگان این خانه مشترک دارای حقوق و مکلفیتهای برابر می باشند. تبیین وطن در اوایل قرن بیستم در کشورهای اسلامی ای که شاهد از بین رفتن امپراتوری عثمانی بودند، به این سادگی ممکن نبوده است. علاقه مندی و عشق خاص به وطن خاک پرستی پنداشته می شد و در تضاد با خلافت اسلامی تلقی می گردید. این در حالی است که پس از دوران خلفای راشدین، دیگر نهاد خلافت از محتوای اصلی اش تهی شده بود و چه بسا همزمان در یک عصر، دو سه امپراتوری ادعای خلافت اسلامی داشته اند. آخرین پرچمدار خلافت - عثمانیها-، با وجود ته کشیدن همه ظرفیتهای بقایش، برای بسیاری از سیاستمداران و روشنفکران دینی معاصرش هنوز نماد خلافت شمرده می شد. آنها ایجاد دولت های ملی مستقل در کشورهای اسلامی را گامی دیگر در جهت تضعیف هر چه بیشتر این نهاد "مقدس" می دانستند.

این معضله به حدی در مبارزات آزادیبخش کشورهای اسلامی حاد بود که یک محصل اندونیزیایی مجبور می شود در زمینه از رشید رضا شاگرد شیخ محمد عبده استفتا بکند. در نامه محصل نامبرده آمده است:

«... در حال حاضر در کشورم اندونیزیا جنبش قویی برای استقلال ، مبارزه پیهمی را علیه استعمارگران به راه انداخته است. متأسفانه در جریان این جنگ مقدس یک گروه از علما ممنوعیت و طندوستی را مطرح ساخته و به نام دین و آیین اسلام علیه وطنخواهان جنگ را به راه انداخته اند. آنها مدعی اند که وطنخواهان منحرف اند و بین رهبران و تودهها ایجاد اختلاف می کنند. در نتیجه این امر وطنخواهان بین آتش متقاطع استعمارگران و علما قرار گرفته اند. من از وجود یک جنبش ملی در مصر اطلاع دارم و من می دانم که شخصیت‌های مذهبی در پیشاپیش مبارزانی که پرچم ملی را حمل می کنند قرار داشته اند... من می خواهم در این زمینه از شما استفتا بکنم» (28) شیخ رشید رضا جواب واضح و قناعت بخشی به این محصل نمی دهد.

«طرزی بعد از یافتن مشروعیت برای یک دولت افغانی در تعالیم اسلامی، کوشش نمود تا آرمان های ملی را با مقاصد مدرنیزم پیوند بزند. او برای تائید این ادعایش که عادات و رسوم قومی و حس میهن دوستی افغانها ، جز تعالیم اسلامی میباشد از پیامبر اسلام چنین نقل میکند: حب الوطن من الایمان (عشق به وطن جز ایمان است). او می نویسد که افغانها اسلام را به خواست و مرحمت خداوند قبول کرده اند. و از این ادعا خود به این استنتاج می رسد که افغانستان کشوریست که رحمت خداوند به آن نازل شده است. پس عشق به وطن افغانها یک امر خداوندیست، وطن زادگاه دین است، دین شالوده ای استقلال، افتخار، ملیت و هویت فردی را فراهم می سازد. او تلاش می کند، روشن سازد که هیچ تناقضی میان مفهوم ملیت افغانی بعنوان جامعه یکتای اسلامی و تعالیم قرآنی امت واحده اسلامی وجود ندارد. طرزی استدلال می کرد که اگرچه همه مسلمانان اعضای یک جامعه هستند، اما در عین زمان شماری از هویت های سیاسی نیز در جامعه اسلامی تبارز می کند. و همین هویتها که جز جامعه اسلامی هستند و در آن زیست دارند، دارای وطنی هستند و ملت را می سازند. از آنجائی که این هویت‌های سیاسی مسلمانان دیندار هستند، هر کدام آنها عشق به میهنی دارند که در آن متولد شده اند و مکلف اند این اصل اسلامی و امر خدا را قبول نمایند

که: دوست داشتن وطن به معنی دوست داشتن دین است، یعنی وطن دوستی و دینداری یکی جز دیگریست». (29)

2-2 محمود طرزی و برداشتش از استقلال

استقلال یک مفهوم مدرن و یک پیش شرط تشکیل دولتهای معاصر دارای حاکمیت است. در طی اعصار و قرون مردمان مختلف مبارزات گونه گونی را علیه سلطه بیگانگان به راه انداخته اند. انگیزه های مختلفی ممکن است موجب این امر شده باشند. می توان از بیگانه ستیزی که در جوامع بدوی نیز محسوس است تا جنگهای مقدس را که انگیزه مذهبی می داشته باشند، عامل این مبارزات دانست. در یک درک محتوایی، استقلال عبارت از حذف همه موانعی است که بر سر راه انکشاف یک ملت قرار دارند. یکی از دشوارترین موانع، سلطه سیاسی و نظامی بیگانگان می باشد.

طرزی از استقلال یک درک محتوایی داشت. در حالی که وی از همه انگیزه های بسیجی فرهنگی در داخل برای یک پارچه ساختن مردم یعنی ناسیونالیسم استفاده می کرد، و همسویی صمیمانه اش را با پان اسلامیسیم و پان آسیایسم جهت تجرید استعمار ابراز می داشت، به یک استقلال سیاسی رسمی بسنده نکرده و این ناسیونالیسم را با میهن پرستی که وظیفه آن حفظ و تکامل بخشیدن به کشور است پیوند می داد.

«قدم بعدی طرزی آن بود تا تلاش نماید که عشق به میهن را مترادف با مدرنیزم شناسایی کند. او استدلال می کرد که از آنجائی که میهن دوستی به طور واضح یک حکم و توسط اسلام به عنوان یک وجیبه دینی ستایش شده است، پس دفاع از میهن نیز یک تعهد و وجیبه دینی است. از آنجائی که پیشرفت و مدرنیزاسیون دو اصل جدا ناپذیر بوده و آنها با اسلام سازگار اند. فقط از طریق مدرنیزاسیون، سلطنت افغانستان قادر است تا اردو اش را دوباره تنظیم داده و به نیروی دفاعی اش سروسامان بخشد و به همین قسم استقلال و اسلام را در مقابل حرص سیری نا پذیر امپریالیست های اروپایی حفظ نماید. وطن دوستی واقعی به این ترتیب بالاتر از ضرورت جنگیدن برای دفاع از وطن است، این وطن دوستی

ناگزیر آرزوی رفورم و مدرنیزه کردن کشور را همچنین در بر دارد. این آشکارا وظیفه هر وطن دوست واقعی است تا دانش خود را ارتقا دهد و به توسعه نهاد های تعلیمی آنچه که امر حتمی برای پیشرفت افغانستان است، سهم بگیرد». (30)

2-3 طرزی و ملت سازی

ملت سازی از یکسو یک روند اجتماعی - سیاسی انکشاف ازسرخ آرمانی است که اکثراً دریک مقطع زمانی تاریخی طولانی، نخست درجماعاتی که پیوند های سستی با هم دارند و می خواهند یک اجتماع مشترک یعنی " ملت - دولت " یا هم "دولت - ملت" گردند ، رونما می شود. چنین روندی می تواند بر مبنای پویاییهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و سایر پویاییها به حرکت درآفتد. اما هیچگونه خود کاری یا اتوماتیسمی وجود ندارد که این روند ملت سازی موفقانه جریان یابد. ملت سازی می تواند با ابعاد و ابزار مختلفی ظاهر شود. مثلاً الزمات اقتصادی، درهم آمیزی فرهنگی، تمرکز سیاسی، کنترل دیوانسالارانه، فتوحات نظامی یا به انقیاد درآوردن، به وجود آوردن منافع و علایق مشترک، دموکراتیک سازی، برقراری حقوق شهروندی و یا سرکوب و پاکسازی قومی. (31)

استقلال، ناسیونالیسم و مدرنیسم، سه موضوعی بود که محور مباحث سراج الاخبار را تشکیل می دادند. نویسندگانی که تاکید می کردند با ناسیونالیسم می شود اختلافات قومی و مذهبی را از میان برد، براین نظر بودند که می توان ملت را با خانواده ای مقایسه کرد که با علایق بیشماری مانند میراث مشترک، خاک مشترک، اقلیم مشترک و شیوه زندگی مشابه باهم پیوند دارند. ترجیح داده می شد که به وحدت ملی از زاویه یک مکلفیت دینی نگریسته شود. به یمن همین وحدت بود که افغانها بر بریتانیا غلبه کردند. با پیروی از سنت سراج الاخبار، آموختن علم را نیز عامل وحدت ملی می شمردند. (32)

2-4 حاکمیت قانون و دیدگاههای طرزی

حاکمیت قانون در چندین مفهوم آن مطرح شده می تواند. یکی آنکه کسی بالاتر از قانون قرار ندارد. ثانیاً اینکه اجراءات و اقتدار دولتها مطابق به قوانین موضوعه ای است که اعلان شده است. هدف از حاکمیت قانون آن است تا از اعمال خود سرانه جلوگیری شود.

دولت امانی به مثابه مولود طرحهای اصلاحاتی محمود طرزی در سال 1924 صاحب اولین قانون اساسی شد که به نام نظام نامه اساسی دولت علیه افغانستان مسمی گردید.

با آنکه پروژه تدوین قوانین در این عصر بسیار توسعه یافته است، لکن تبویب و زبان نخستین قانون اساسی افغانستان که حاوی 73 ماده بود، حکایت از ناشی بودن تدوین کنندگان می نماید.

در ماده اول این قانون اساسی از استقلال و تمامیت ارضی افغانستان به این عبارت یاد می شود:

«دولت افغانستان اداره امور داخله و خارجه خود را به استقلال تامه حایز بوده، همه محلات قطعات مملکت به زیر امر و اداره سنیه ملوکانه به صورت یک وجود واحد تشکیل می یابد و به هیچ حیثیت در اجزای مملکت تفریق کرده نمی شود.»

در ماده دوم این قانون اساسی، ضمن اعلام دین و مذهب رسمی دولت و نوعی تامین آزادی عبادات برای اهل هنود و یهودیهای افغانستان، امکان حمل علامت مشخصه مذهبی و پرداخت جزیه را بازمی گذارد. در این ماده آمده است که:

«دین افغانستان دین مقدس اسلام و مذهب رسمی و عمومی آن مذهب منیف حنفی است. دیگر ادیان اهل هنود و یهودی که در افغانستان استند، با تادیه جزیه و داشتن علامات ممیزه تابع بوده، به شرطی که آسایش و آداب عمومی را اخلاص نکنند، به تحت تامین گرفته می شوند.»

ماده ششم بر این است که:

«امور مملکت به ذریعه و وزرای دولت که (به اراده سنیه انتخاب می شوند) اداره می شود و هر کدام وزرا مسئول امور متعلقه شان شناخته می شوند. از این سبب ذات همایونی غیر مسئول می باشند».

ماده هفتم در مورد حقوق پادشاه مشعر است که :
«... تعیین صدراعظم و دیگر وزرا ، عزل و تبدیل شان و تصدیق نظامات عمومی و اعلان مرعیت شان و محافظه احکام شرعی و نظامیه و قوماندانی عموم قوای عسکری افغانستان و اعلان حرب و عقد مصالحه و علی العموم معاهدات و عفو و تخفیف مجازات قانونیه عموماً یا خصوصاً از حقوق جلیلیه پادشاهی شمرده می شود».

غیر مسئول بودن شاه با اختیارات تام در جمیع موارد خصلت مطلقه نظام امانی را به نمایش می گذارد.

در ماده دهم اعتراف به اینکه حریت شخصیه از تعرض مصون است، می توان نوعی بلند نظری دولت را نسبت به اسلافش احساس نمود.

در ماده دهم، به حکومت و اتباع افغانستان اجازه نشر اخبار را می دهد در این ماده تصریح شده است که « در باره مطبوعات خارجه دولت علیه افغانستان بعض شرایط و قیود نهاده می تواند». چنین احکام متناقضی در عمل موجب سلب آزادی مطبوعات شدند.

ماده بیستم، که ناظر به آزادی مسکن است و همچنان تعهد به اینکه ملکیت های شخصی را که دولت متصرف گردد قیمت آن را بپردازد، می تواند در مقایسه با اعمال حکومت های سلف در جامعه نوعی اعتماد را برانگیزد.

ماده بیست و چهارم اعلان می دارد که « شکنجه و سایر انواع زجر تماماً موقوف است»، این دست کم در ساحه قانون گذاری، پیشرفت قابل ملاحظه ای می باشد.

ماده بیست و پنج حاکی از آن است که ریاست مجلس وزرا را شاه دارد، در صورتی که شاه نباشد این وظیفه به صدراعظم انتقال می یابد.

ماده بیست و هفتم از دربار عالی سخن می گوید که :
«در هر سال قبل از عید عمومی استقلال به یک روز مخصوص از طرف ذات شاهانه معین فرموده شود، در زیر ریاست شهریاری یک دربار عالی انعقاد خواهد یافت. دربار مذکور مرکب از رجال مامورین دولت و اکابر اشرفیه وزرا ذات شاهانه انتخاب شده باشند، در مورد آن هر وزیر و مدیر مستقله اجراءات و خدمات یکساله خود شان را علنا بیان و ایضاح خواهند». این ماده در حقیقت سنت دربارهای کهن را در شکل جدید آن مطرح ساخته است.

ماده چهل و یکم و چهل دوم از شورای مشورتی دولت سخن به میان می آورد که برای بهبود امور پیشنهاد هایی مطرح می سازد و این پیشنهادها پس از تصویب مجلس وزرا و توشیح شاه جنبه قانونی می یابند.

یکی از مواد مهم این قانون اساسی ماده شصت و هشتم است که تحصیل ابتدایی را اجباری اعلام می کند.

ساختار این قانون اساسی طوری است که در آن تفکیک قوا صورت نگرفته است، شاه قدرت اجرایی فوق العاده داشته است، ارگانهایی که اراده مردم را تمثیل بکنند در آن وجود نداشته است. در واقعیت امر تصویر کامل یک دولت شاهی مطلقه را به نمایش قرار می دهد.

مآخذات

2. afghanistan-sozialer Wandel und Staat im 20.Jahrhundert/Jan-Heeren Grevemeyer.- Berlin;Express Edition,1987.S,14.

3. afghanistan-sozialer Wandel und Staat im 20.Jahrhundert/Jan-Heeren Grevemeyer.-Berlin;Express Edition,1987.S,14.

2.لودويگ ، دبليو آدمک ، ترجمه علی محمد زهما – تاريخ روابط سياسي افغانستان از زمان امير عبدالرحمان تا استقلال ، موسسه نشراتي افغان کتاب ، کابل افغانستان ، 1349 ص ص 25-30

3.Dieter Fröhlich, Nationalismus und Nationalstaat in Entwicklungsländern- Verlag Anton Hain. Meisenheim am Glan,1970. S 233

4. afghanistan-sozialer Wandel,S14-15

5. Afghanistan Some New Approaches Ann Arbor,The University of Michigan 1969.P.101.

6.Gregorian Vartan -The Emergence of Modern Afghanistan ,Stanford University Press,Stanford California 1969.Pp 184-1867. Gregorian Vartan,P184.

7. Gregorian Vartan,P184.

8. Gregorian Vartan,p.191.

9.Afghanistan,Louis Dupree,Princeton University Press.New Jersey,1980.P437.

10. First Constitutional Era (Ottoman Empire),Wikipedia.

11.Tanzimat,Wikipedia.

12.Kemalist Ideology,Wikipedia.

13.ظهور مشروطیت و قربانیان استبداد در افغانستان ، جلد اول و دوم ، نویسنده سید مسعود پوهنیار ، مرکز نشراتی میوند، پیشاور، 1379 ، ص ص 36-37

14.جنبش مشروطیت در افغانستان ، عبدالحی حبیبی، چاپ قم ایران ، 1372. ص ص 80-86.

15.Vartan Gregorian,P245.

16.Sir Sayed Ahmad Khan-Islam:The rReligion of Reason and Nature in ISLAM IN TRANSITION,John J.Donohue and John L.Esposito,New York Oxford 1982,P41.

17. جنبش مشروطیت در افغانستان ، ص ص 190-191.

18. نامه عبدالرحمان لودین به شاه امان الله خان . اسناد خانواده محمد ولیخان

19. همانجا

20. همانجا

21. همانجا

22. همانجا

23. نامه شخصی محمود طرزی به محمد ولی خان . اسناد خانواده محمد ولی خان

24. نامه شخصی عبدالهادی داوی به محمد ولی خان . اسناد خانواده محمد ولی خان

25. تامین نامه جنرال محمد ولی خان وزیرمختاروسفیرفوق العاده افغانستان به رئیس جمهور روسیه . اسناد خانواده محمد ولی خان

26. فرمان شاه امان الله برای تحسین ازدوران کاروکالت شاه عنوانی جنرال محمد ولی خان . اسناد خانواده محمدولی خان

27. نامه عبدالرحمان لودین عنوانی شاه امان الله خان . اسناد خانواده محمد ولی خان

28.Patriotism,Nationalism and Group Spirit in Islam in ISLAM IN TRANSITION,Pp57-59.

29. محمود طرزی وسراج الاخبار، وارتان گریگورین ، مترجم دیپلوم انجنیر اسد الم .
www.goftaman.com.

30.همان جا

31.جستاری درمقوله وطرح مفهومی ملت سازی ، یوخین هیپلر، مترجم
داکترتمیم رحیم www.goftaman.com

32. Vartan Gregorian,Pp245-246.